

آسیب‌شناسی وضع موجود

علي شکوهي

قصد نداشتم این سلسله مقالات این همه طولانی شود و بنا براین ناچارم دامنه آن را جمع کنم تا خسته‌کننده نشود. طبعاً همه حرف‌ها را نباید در این قالب زد و بهانه برای حرف زدن باز هم فراهم می‌شود. در این سلسله نوشته‌ها هدفم این بود که برخی دلایل تغییر کردن نیروهای انقلاب را بیان کنم و اینکه چرا بسیاری از نیروهای انقلابی دیروز، امروز نظرات دیگری دارند و در دفاع از انقلاب اسلامی مانند گذشته سخن نمی‌گویند. جمعی از این نیروها اکنون به صف معترضان و منتقدان حاکمان کنونی پیوسته‌اند و شلاق انتقاد و اعتراض آنان جدی‌تر بر پیکر حکومت وارد می‌شود. اینان خیلی دغدغه قدرت و ثروت و موقعیت سیاسی خود را ندارند و اعتراض آنان به حذفشان از صحنه قدرت نیست بلکه بیشتر به این دلیل معترضند که جمهوری اسلامی در حال استحاله شدن از ماهیت انقلابی خود است و دفاع از آن ممکن نیست. آنان هنوز وظیفه خود را نقد درون‌گفتمانی انقلاب اسلامی و حاکمیت می‌دانند و امیدوارند حاکمان، خود پیش‌قدم شوند و روند اداره کشور را اصلاح کنند، پیش از آنکه دیر شود. در جریان بررسی برخی از این دلایل، به بازخوانی کلی روند پیروزی انقلاب اسلامی پرداختیم و گفتیم که جمهوری اسلامی نه از نظر تئوریک، یک نظریه مورد توافق راهنمای عمل داشت و نه نمونه و تجربه مشابهی را در دوره معاصر می‌توانست الگویی خود معرفی کند. به دلیل همین نداشتن الگو و تئوری، مجبور شد به روش آزمایش و خطا متوسل شود و هزینه‌های سنگینی را برای رسیدن به الگویی کشورداری مختص به خود بپردازد در حالی که می‌توانست از تجربه دیگر جوامع به آسانی بهره‌برد و «چرخ را از ابتدا اختراع نکند.» بگذریم که برخی هنوز هم تجربه نیاموخته و درصددند اقتصاد و مدیریت و سیاست اسلامی را پی‌بریزند و حتی مدعی داشتن فیزیک و شیمی اسلامی! هم هستند. اهداف انقلاب اسلامی در مقطع پیروزی انقلاب اسلامی بیش از آنکه ایجابی باشد، سلبی و بیش از آنکه عملی و قابل تحقق باشد، آرمانی بود. در واقع انقلابیون می‌دانستند که چه نمی‌خواهند اما خیلی نمی‌دانستند که چه می‌خواهند. ذهنیت بسیط انقلابیون چنین القا کرده بود که اگر شاه برود ما به آسانی می‌توانیم الگویی اسلامی و انقلابی موردنظر خودمان را پیاده و آرمان‌هایی مانند عدالت و رفاه و پیشرفت و آزادی و اخلاق و دینداری

را عملي كنيم. در عمل معلوم شد كه كار سخت‌تر از آني است كه انقلابيون تصور مي‌كردند و ناكامي عملي در تحقق آن آرمان‌ها يك واقعي است كه انكار نمي‌توان كرد. شايد دلايل آن را به دشمني بيگانه و جنگ و تحريم و ديگر عوامل نسبت بدهند اما نداشتن ايده پيشرفت و فقدان برنامه و ناكارآمدي مديريتي در داخل را نمي‌توان در پس عوامل خارجي پنهان كرد. مهم‌ترين ايرادي كه اين دست از انقلابيون معترض و منتقد متوجه جمهوري اسلامي مي‌دانند فاصله گرفتن عملي حاكمان از اسلام انقلاب است.

اسلام انقلاب از نظر آنان بسيار انساني و به‌روز و پاسخگو و متناسب با عقل و تجربه بشري بود و حق مخالف را به رسميت مي‌شناخت و براي حاكمان حق ويژه قائل نبود و به نقش مردم در مشروعيت‌بخشي به همه اركان حكومت اصرار داشت. آن اسلامي كه جذابيت آن منجر به پيوستن يکپارچه مردم به جريان انقلاب شد، غير از اسلامي است كه امروز ترويج ميشود كه بيشتر براي تهيه حاكمان و توجيه عملكردهاي خلاف آنان طراحي شده است.

پيرو تغيير محتوي اسلام انقلاب، شاهد تغيير محتوي بقيه مباني جمهوري اسلامي هم هستيم. جمهوريت در عمل در حد برگزاري انتخابات آن هم با مبنا بودن نظارت استصوابي حذفي تنزل پيدا کرده است و همه لوازم جمهوريت و مردم‌سالاري نادیده انگاشته ميشود. فهم مردم‌سالارانه از قانون اساسي كنار گذاشته شده و تفسيري اقتدارگريانه جاگزين آن شده است. بر همين اساس، قرائت امام خميني و حتي رهبري نظام از ولايت فقيه كه بر ضرورت مشروعيت مردمی ولي فقيه تاكيد داشتند، عملاً حذف شد و جایش را اندیشه يك فقيه ضدجمهوريت گرفت كه رسماً معتقد است اساساً مردم حق حكومت ندارند كه بخواهند اين حق را به ولي فقيه بدهند! انقلابيون معترض و منتقد به اين روندهاي ناسازگار با مردم‌سالاري هم اعتراض دارند.

حق اين بود كه در اين مرحله به سراغ درك حاكمان از مسائل سياست داخلي و امنيت ملي، مناسبات بين‌المللي و سياست خارجي، وضعيت اقتصادي و اجتماعي، موضوع آزادي و استقلال، توسعه و پيشرفت و مواردی از اين دست برويم و چرایی مقبول نيفتادن نظرات حاكمان در نزد اين دست از منتقدان را مورد توجه قرار بدهيم. همچنين لازم بود به نتايج عملکرد جمهوري اسلامي و دستاوردهاي عيني نظام هم پردازيم و از تورم و فقر ناشی از آن، رانت‌خواري و فساد اقتصادي طبقه حاكم، شكاف طبقاتي و اختلاف فاحش درآمدها، آمار ترسناك آسيبهاي اجتماعي، تبعيض قومي و مذهبي، شكاف بين‌نسلي و بي‌هويتي نسل جوان، كاهش تعلق ملي و فرار مغزها، دين‌گريزي و حتي دين‌ستيزي

اقشاري از مردم و... سخن بگوئيم تا شايد حاکمان در باورها و عملکرد خود تجديد نظر کنند و دستکم بدانند که امثال ما چرا منتقد و معترضيم. به خاطر کشدار نشدن اين سلسله نوشته‌ها از ورود مفصل به اين موضوعات پرهيز مي‌کنم، در عين حال يك مورد را در انتها مورد توجه قرار مي‌دهم که اين روزها مورد ابتلاي ماست. در تنظيم مناسبات جهاني، جمهوري اسلامي هنوز ذهنيت دوران جنگ سرد را دارد و علاقه‌مند است که با حذف شوروي سابق، در يك جانب دوقطبي سياسي و ايدئولوژيك جهاني قرار بگيرد. در واقع در جمهوري اسلامي اين مفروض انگاشته ميشود که جنگ اسلام و ليبراليسم بزرگ‌ترين جنگ اعتقادي موجود و تعارض سياسي ايران و امريکا، اصلي‌ترين منازعه سياسي در جهان کنوني است. حاکمان جمهوري اسلامي از اين دوگانگي استقبال کرده و آن را دليل درستي مواضع خود تفسير مي‌کنند. به باور آنان ما در حال بازتعريف قدرت و ثروت جهاني هستيم و نظم تازه‌اي را براي جهان در ذهن داريم که در حال عملي شدن است و کافي است جمهوري اسلامي مدتي در اين موقعيت استوار بماند تا ملتها و دولتهاي ديگر هم به ما بپيوندند. برخي از اينان آنقدر به درستي تحليل خود ايمان دارند که درباره تبديل کاخ سفيد به حسينييه صحبت مي‌کنند و مدعي هستند که هر وقت اراده کنند مي‌توانند اسراييل را از صحنه روزگار حذف کنند. پذيرش اين ادعاها استعداد مي‌خواهد که بنده ندارم. به اعتقاد ما جمهوري اسلامي بايد بهاي اصلي را به درون و حل مشکلات مردمش بدهد. قرار دادن داوطلبانه جمهوري اسلامي در يك سوي تعارضات جهاني يعني نشاختن مناسبات بين‌المللي و توهم ابرقدرت‌پنداري و بار کردن هزينه بر ملت و طبعاً مطلوب نيست. ما در مسائل جهاني در حد توان کشور مسووليت داريم و نه به اندازه آرمان‌هاي بلندمان. ابتدا بايد مشکلات داخلي را حل کرد و کشور را از منظر اقتصادي به قدرت منطقه‌اي تبديل کنيم تا توان مقابله با سياست‌هاي امپرياليستي امريکا و اذتاب منطقه‌اي آن فراهم شود. کلام آخر: باور کنيد انقلابيون منتقد و معترض، دست از آرمان‌هاي انقلابي خود برنداشته‌اند بلکه وفاداري به همان آرمان‌هاست که آنان را به منتقدان دلسوز نظام تبديل کرده است. سخن اين نسل انقلابي را بشنوید و قدر آنان را بدانيد و الا خداوند اين دلسوزان را از شما خواهد گرفت و کساني را نصيب شما خواهد کرد که جز به نابود کردن و تخریب و شورش کور اجتماعي نمي‌انديشند. خدا آن روز را نياورد.